

کارل کائوتسکی

مسئلہ ارضی

ترجمہ عبدالرحیم رشیدایان



شرعی



مسئله ارضی

کارل کائوتسکی

مسئلہ ارضی

ترجمہ عبدالرحیم رشیدیان



نشرنی

کاوٹسکی، کارل، ۱۸۵۴-۱۹۳۸ م. Kautsky, Karl

مسئله ارضی / کارل کوٹسکی؛ ترجمہ عبدالرحیم رشیدیان۔
تہران: نشر نی، ۱۳۸۱،
ص. ۳۳۶

ISBN 964-312-613-7

فہرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: **La question agraire, etude sur les
tendances de l'agriculture moderne.**

۱. کشاورزی — جنبہ های اقتصادی. ۲. سوسیالیسم.
 ۳. زمینداری. الف. رشیدیان، عبدالرحیم، مترجم. ب. عنوان.
- ۵ م ۲ ک / DSR ۱۴۱۱ / ۳۳۸/۱
۱۳۸۱

۸۱-۲۸۳۲۷ م

کتابخانه ملی ایران



نشرونی

تہران، خیابان فاطمی، خیابان رھسی معیری، شماره ۵۸
صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵، نشر نی تلفن ۵۹ و ۸۰۰۴۶۵۸
دفتر فروش: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تہران، پاساژ فروزنده،
شماره ۵۱۲ تلفن ۶۴۹۸۲۹۳ فکس ۶۴۹۸۲۹۴
کتابفروشی: خیابان کریم خان، نیش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۹ تلفن ۸۹۰۱۵۶۱

Karl Kautsky

کارل کاوتسکی

La Question Agraire

مسئله ارضی

ترجمہ عبدالرحیم رشیدیان

• چاپ اول ۱۳۸۱ تہران • تعداد ۱۶۵۰ نسخه • لیتوگرافی غزال • چاپ غزال

ISBN 964-312-613-7

شابک ۹۶۴-۳۱۲-۶۱۳-۷

ہمہ حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است Printed in Iran

فهرست مطالب

۷	مقدمه بر ترجمه فرانسه
۱۳	مقدمه بر نسخه آلمانی

مسئله ارضی

بخش اول

تحول کشاورزی در جامعه سرمایه‌داری

۲۱	۱. مقدمه
۲۵	۲. دهقان و صنعت
۳۳	۳. کشاورزی در دوران فنودالیسم
۳۳	الف. کشت سه‌تناوبی
۳۵	ب. کاهش کشت سه‌تناوبی به علت فعالیت واحدهای بزرگ مالکان ارضی
۴۰	ج. دهقانان از گرسنگی رنج می‌برند
۴۵	د. نظام کشت به طریق سه‌تناوبی به صورت مانعی غیرقابل تحمل برای کشاورزی درمی‌آید
۴۹	۴. کشاورزی مدرن
۴۹	الف. مصرف و تولید گوشت
۵۳	ب. شیوه کشت ممتاوب، تقسیم کار
۵۸	ج. ورود ماشین به کشاورزی
۶۸	د. کود، باکتری‌ها
۷۲	ه. کشاورزی به‌عنوان یک علم
۷۵	۵. خصلت سرمایه‌دارانه کشاورزی مدرن
۷۵	الف. ارزش
۷۹	ب. ارزش اضافی و سود

- ۸۶ ج. بهره (اجاره) نفاضلی
- ۹۴ د. بهره مالکانه مطلق
- ۱۰۰ ه. قیمت زمین
- ۱۱۳ ۶. واحد تولیدی بزرگ و واحد تولیدی کوچک
- ۱۱۳ الف. برتری تکنیکی واحد تولیدی بزرگ
- ۱۲۹ ب. افزونی کار و عدم کفایت مصرف در واحدهای کوچک کشاورزی
- ۱۴۱ ج. شرکت‌های تعاونی
- ۱۵۵ ۷. محدودیت‌های بهره‌برداری سرمایه‌داری
- ۱۵۵ الف. آمارهای موجود
- ۱۶۲ ب. از بین رفتن بهره‌برداری‌های صنعتی کوچک
- ۱۶۹ ج. محدودیت زمین
- ۱۷۱ د. واحد کشاورزی بزرگ الزاماً بهترین نوع واحد تولیدی محسوب نمی‌شود
- ۱۷۶ ه. لاتیفوندیوم
- ۱۸۳ و. کمیود نیروی کار
- ۱۹۳ ۸. پرولتر شدن دهقانان
- ۱۹۳ الف. گرایش در جهت قطعه‌قطعه شدن زمین
- ۲۰۴ ب. انواع مشاغل فرعی (کمکی) دهقان
- ۲۲۵ ۹. مشکلات رو به افزایش کشاورزی‌ای که برای بازار تولید می‌کند
- ۲۲۵ الف. بهره مالکانه
- ۲۲۸ ب. حق وراثت
- ۲۳۰ ج. *Anerbenrecht* و *Fidéicommis*
- ۲۳۸ د. استثمار روستا توسط شهر
- ۲۴۴ ه. کاهش جمعیت روستا
- ۲۶۵ ۱۰. رقابت محصولات ماوراء بحار و صنعتی شدن کشاورزی
- ۲۶۵ الف. صنعت مخصوص صادرات
- ۲۶۸ ب. خطوط آهن
- ۲۷۳ ج. عرصه‌های رقابت مواد غذایی
- ۲۸۲ د. کاهش تولید غلات
- ۲۹۲ ه. پیوند صنعت و کشاورزی
- ۳۱۳ و. جانشین شدن صنعت به جای کشاورزی
- ۳۲۷ ۱۱. نگاهی به آینده
- ۳۲۷ الف. محرک‌های تکامل
- ۳۳۲ ب. عناصر کشاورزی سوسیالیستی

مقدمه بر ترجمه فرانسه

نسخه حاضر یک سال بعد از نشر اصل آن، که به زبان آلمانی است، منتشر گردید. بنابراین برای من فرصتی به دست آمد تا در این نسخه انتقادات مطرح شده به نسخه آلمانی کتاب را، تا جایی که آنها را به خاطر داشتم و موجه می‌دانستم، پاسخ گویم. آنچه مورد تصحیح قرار گرفت چند اشتباه کم‌اهمیت و برخی عبارت‌های ناروشن بود. نظریات اساسی من نه تنها تغییر نکردند، بلکه در نتیجه انتقادات مطرح شده حتی مورد تأیید بیشتر نیز قرار گرفتند. دلیل آن این است که اغلب این انتقادات از وجود روش‌ها و دیدگاه‌های متفاوت ناشی می‌شد. دلیل وجود برخی دیگر از انتقادات این بود که تعدادی از انتقادکنندگان می‌کوشیدند آنچه را که در کتاب من نوشته نشده بود به من نسبت دهند.

پیچیدگی موضوع مورد مطالعه از یک‌سو، برداشت‌های نادرست نسبت به روش مطالعه من از سوی دیگر (در این زمینه، توضیحات من در مورد برخی گرایش‌های نوعی^۱، به‌عنوان توصیف‌های حالات نوعی این قبیل گرایش‌ها تعبیر می‌گردید) و بالاخره امکان وجود عیوب و اشکالاتی در شیوه ارائه مطالب (در این مورد شخصاً قضاوت زیادی از عهده‌ام بر نمی‌آید) باعث این امر گردیده است. دلیل دیگری که می‌توان با قاطعیت ابراز داشت این است که بسیاری از خوانندگان این کتاب، حتی قبل از مطالعه آن، نوعی پیش‌داوری در مورد این کتاب داشتند و از قبل متقاعد شده بودند که در آن می‌توان برخی دیدگاه‌ها را مشاهده کرد.

در این مورد، برای من همان مشکلاتی به وجود آمد که برای مارکس در مورد نظریه ارزش به وجود آمده بود. البته اگر مقایسه‌کسی همچون من با مارکس جسارت تلقی نشود. ثوری ارزش ریکاردو^۲ توسط سوسیالیست‌ها مورد استفاده قرار گرفت تا از یک‌سو اجحافی که نسبت به مزدگیران وجود داشت نشان داده شود، و از سوی دیگر پایه و اساسی برای نظام تولید و دادوستد سوسیالیستی فراهم شود. این نظریه را مارکس به‌عنوان اصلی برای توضیح مجموعه روند تولید

سرمایه‌داری بسط داد. در ابتدا اغلب خوانندگان کتاب سرمایه^۱، که می‌دانستند مارکس سوسیالیست است، مطالعه این کتاب را در حالی شروع کردند که از پیش متقاعد شده بودند که وی نیز به شیوه سوسیالیست‌های تخیلی یعنی در جهت اخلاقی‌کردن موضوع یا تصویرکردن نوعی مدینه فاضله قدم برخواهد داشت. خوانندگان آلمانی این کتاب نیز از قبل می‌دانستند که من مارکسیست هستم و می‌دانستند که قبلاً در کنگره برسلاو^۲ اعلام کرده‌ام که با هرگونه کوشش مصنوعی برای نجات دهقانان مخالفم. بنابراین آنها خواندن کتاب مرا در شرایطی شروع کردند که اصرار داشتند در آن، تلاشی برای اثبات و نجات به اصطلاح «جزم مارکسیستی» مشاهده نمایند، و در واقع جز این نیز چیزی پیدا نکردند و با انتقادات خود بیشتر موضع‌گیری مرا مورد حمله قرار دادند.

بنابراین از خوانندگان فرانسوی این کتاب تقاضا دارم که آنها نیز دچار این قبیل افکار و پیش‌داوری‌ها نشوند.

بدون شک قصد انکار این مطلب را ندارم که هنگام نوشتن این کتاب دیدگاه من از جهاتی مارکسیستی بود. فکر نمی‌کنم هیچ‌کس در این مورد انتقادی به من داشته باشد. اما باید اضافه کنم که هدف من، برخلاف نظر بعضی منتقدان لیبرال یا حتی سوسیالیست، به هیچ عنوان رسیدن به برخی نتایج از پیش معین شده، نبوده است.

قبل از اینکه تحقیقات خود را درباره مسئله ارضی انجام دهم (تحقیقاتی که نتیجه آن کتاب حاضر است) نظر من درباره تحولات اجتماعی این بود که واحدهای دهقانی از یک سو به علت قطعه‌قطعه بودن زمین و از سوی دیگر توسط واحدهای بزرگ کشاورزی در معرض تهدید قرار داشتند، و در نتیجه همان روند تکاملی مربوط به صنعت در کشاورزی نیز (اگرچه به شکلی دیگر) به وقوع می‌پیوست؛ و روند مزبور بدین صورت بود که در یک قطب دهقانان زمین‌دار تبدیل به کارگران بدون زمین می‌شدند [پرولتاریزاسیون] و در قطب دیگر واحدهای بزرگ کشاورزی سرمایه‌داری در حال توسعه بودند.

این طرز تفکر به هیچ وجه یک جزم مارکسیستی نبود، بلکه نظریه اقتصاد بورژوا نیز در این مورد چنین بود. این نظریه با داده‌ها و مشاهدات، چه در مورد انگلستان و چه در مورد آلمان، تا همین اواخر کاملاً مطابقت داشت و در مورد فرانسه و بلژیک همچنان که واندرولد^۳ نشان داده است، هنوز هم مطابقت دارد.

با وجود این، آماری که همین اواخر در مورد آلمان و انگلستان منتشر گردید نشانگر این مطلب بود که روند تکاملی مذکور یک قانون عمومی نبوده و باعث شد تا برخی نظریه‌پردازان به این نظریه برسند که آینده کشاورزی به واحدهای بزرگ سرمایه‌داری تعلق نداشته، بلکه از آن واحدهای دهقانی است.

1. Capital

2. Breslau

3. Vandervelde

تحقیقات من در مورد اینکه کدام یک از این دو نظریه صحت دارد، به آنجا منجر گردید که متوجه شدم هیچ کدام از آنها یک حقیقت کلی و عمومی را دربر ندارند و بنابراین در کشاورزی نه باید منتظر پایان واحدهای بزرگ بود و نه محور واحدهای کوچک. حقیقت امر این بود که در یک قطب گرایشی عمومی در جهت پرولتاریزاسیون وجود داشت ولی در قطب دیگر توسعه واحدهای کوچک و بزرگ در حال نوسان دائم بود. یقیناً به نظر نمی‌رسد که این طرز برخورد همان به اصطلاح «جزم مارکسیستی» بوده باشد. با ادامه مشاهدات فوق از سوی دیگر به این نتیجه رسیدم که عناصر لازم در گذار کشاورزی به سوسیالیسم توسط خود کشاورزی به وجود نمی‌آیند؛ و کشاورزی مستقل از صنعت، چه در شکل دهقانی و چه در شکل سرمایه‌داری آن، نقش خود را بیش از پیش در جامعه از دست می‌دهد. صنعت به نحوی کشاورزی را زیر انقیاد خود درمی‌آورد که توسعه صنعتی هر چه بیشتر ترسیم‌کننده قانون توسعه کشاورزی باشد.

بنابراین ایده اساسی و مرکزی کتاب من عبارت خواهد بود از توضیح صنعتی کردن کشاورزی و روشن نمودن این نظریه. دشوار می‌توان یک «جزم به طور اخص مارکسیستی» را در این نظریه کشف کرد.

در مورد دیدگاه‌های اساسی، واندرولد نیز مستقل از من به همان نتایج رسیده است؛ و مسلماً هیچ‌کس خواهان دادن لقب مارکسیست جزمی به وی نیست.

متأسفانه این امکان برای من به وجود نیامد که در نسخه آلمانی کتاب موجود، سخنی از کارهای پرارزش واندرولد درباره وضعیت ارضی در بلژیک به میان آورم. زیرا زمانی که با آثار مهم وی آشنا شدم، نوشتن این کتاب به پایان رسیده بود. در مورد ترجمه فرانسه نیز باید اضافه کنم که این ترجمه درست در شرایطی به پایان رسید که میان من و برنشتاین^۱ نوعی مشاجره به وجود آمده بود که تمام توجه مرا به خود جلب کرده بود؛ لذا امکان هرگونه اصلاح عمیق آن از من سلب شد. بنابراین ناچار شدم از استفاده از آثار واندرولد صرف‌نظر نمایم. اما از فرصت استفاده کرده، توجه خوانندگان این کتاب را به مطالعات باارزش و مفید رفیق بلژیکی مان جلب می‌کنم.

دلیل دیگری که باعث شد در نسخه فرانسه این کتاب از نتایج به دست آمده توسط واندرولد سخنی به میان نیاید این بود که به نظرم رسید شاید حمل بر غرور و خودبینی باشد که من خارجی درباره اوضاع ارضی فرانسه و بلژیک (به خصوص زمانی که مخاطب من خوانندگان فرانسوی و بلژیکی هستند) بیشتر از آنچه که به خوانندگان آلمانی درباره اوضاع آلمان گفته‌ام بگویم.

برعکس باید از خوانندگان فرانسوی تقاضا کنم زمانی که مسائل مربوط به فرانسه را مطالعه و تجزیه و تحلیل می‌کنم نسبت به این موضوع باگذشت باشند؛ بدون دسترسی به آمار کشاورزی فرانسه^۲، که حقیقتاً به شکلی کامل و مطلوب تنظیم شده است، مسلماً جرأت نمی‌کردم در نسخه فرانسه این کتاب درباره مسائلی صحبت کنم که به مراتب به خوانندگان فرانسوی نزدیک تر هستند تا

به من. به طور کلی تنها آن دسته از مسائل مربوط به فرانسه را مورد بحث قرار دادم که نتایجی را که درباره مناطق دیگر به دست آورده بودم تأیید و روشن می کردند.

فقط بخش اول این کتاب به خوانندگان فرانسوی ارائه شده است. بخش دوم، با وجود اینکه به صورت یک مکمل لازم برای قسمت اول محسوب می شود، اما در ارائه آن تردید دارم: در بخش دوم سعی بر آن شده است تا از نظریه های عنوان شده در بخش اول کتاب، راه حل های عملی برای تهیه سیاست ارضی مربوط به دموکراسی سوسیالیستی آلمان، و نه دموکراسی سوسیالیستی بین المللی، ارائه شود.

در اینجا نیز، همان طور که قبلاً اشاره شد، تفاوت میان «حالات ها» و «گرایش ها» به چشم می خورد. نظریه پرداز باید گرایش های عمومی مربوط به تکامل اجتماعی را در نظر بگیرد؛ ولی سیاست عملی بایستی مبتنی بر حالات و شرایط ویژه ای باشد که در مقابل او قرار می گیرند. گرایش های مربوط به تکامل اجتماعی و نیز تحولات کشاورزی، ماهیتاً در تمام کشورهای پیشرفته یکسان هستند، ولی حالات و شرایط ایجاد شده توسط این گرایش ها فوق العاده با یکدیگر متفاوت اند. این تفاوت نه تنها بین کشورهای مختلف وجود دارد، بلکه در مورد نقاط مختلف یک کشور نیز صادق است. این اختلافات ناشی از شرایط متفاوت جغرافیایی، آب و هوا، جنس خاک، شرایط تاریخی، نیروی طبقات مختلف اجتماعی و غیره است.

به همین دلیل است که ارائه نظریه ای جامع و عمومی درباره تکامل ارضی کاملاً امکان پذیر، اما پیشنهاد یک برنامه ارضی بین المللی ناممکن است؛ و اگرچه در بخش نظری کتاب ناچار شدم تا تحقیقات خود را از محدوده آلمان فراتر برم، ولی در مورد بخش های عملی می بایستی کشوری به خصوص، یعنی نزدیک ترین کشور به من، در نظر گرفته می شد.

آیا بخش عملی این کتاب می تواند مورد استفاده خوانندگان غیر آلمانی قرار گیرد - و تا چه حد؟ درباره جواب این سؤال هنوز نتوانسته ام تصمیمی بگیرم.

از سوی دیگر، دقیقاً نمی دانم این نظر منتقدان من که بخش دوم کتاب حاضر دارای ارزش بیشتری است تا چه حد صحت داشته باشد. من شخصاً عقیده ام خلاف این است. یک نویسنده آثار برگزیده خود را بر اساس ارزش مربوط به هر یک از این آثار انتخاب نمی کند، بلکه انتخاب مزبور متناسب با رنج و زحمتی است که برای هر یک از این آثار متحمل شده است. در این مورد باید بگویم که بخش اول کتاب حاضر مرا به حل مسائل بسیار دشوارتر و پیچیده تر مجبور ساخت تا بخش دوم کتاب، که دربرگیرنده داده های نسبتاً ساده تری است. به علاوه باید اضافه کنم که در بخش اول، خود من شخصاً می بایستی مسیر مورد نظر را پیدا و آن را هموار می کردم، حال آنکه در بخش دوم اغلب مسیرهایی را که مورد استفاده قرار گرفته بودند دنبال می کردم.

به همین دلیل، بخش دوم کتاب از بخش اول آن به مراتب روشن تر و ساده تر است و فکر می کنم توجه بیش از حد عده زیادی از منتقدین این کتاب، به خصوص سوسیالیست ها، به بخش دوم ناشی از این موضوع باشد که این بخش جنبه عملی دارد و می تواند به عنوان وسیله ای عملی و برای تبلیغ

عملی در نظر گرفته شود. از سوی دیگر به نظر می‌رسد که احتیاجات عملی، بیش از نیازهای نظری باعث گردیده که مسئله ارضی مورد مطالعه قرار گیرد، و مشخصاً انتقادکنندگانی که بیش از همه به مواضع مارکسیستی من ایراد داشتند، عمدتاً آنهايي بودند که در جلب دهقانان به حزب خودشان بسیار می‌کوشیدند. کوشش کردم که قبل از شروع تحقیقاتم خود را از این احتیاج رها سازم؛ این کار را انجام دادم، بدون اینکه نگران رابطه دهقانان با حزب خود باشم. بدین ترتیب موقعیتی به وجود می‌آید که به من اجازه می‌دهد در مسئله ارضی، در مقایسه با منتقدان مذکور از بی‌طرفی نظری بیشتری برخوردار باشم.

در سطور آینده، هر قدر تأثیر احتمالی برخی پیشنهادات بر روابط عملی سوسیالیسم با طبقه دهقانان کمتر مورد نظر قرار گیرد بیشتر به سود من و کتاب من خواهد بود.

کتاب حاضر اولین کتاب من نیست که به خوانندگان فرانسوی عرضه شده است. چند ماهی است که نوشته‌ای طولانی از من، به صورت جدلی علیه برنشتاین به زبان فرانسه منتشر گردیده است: مارکسیسم و منتقد آن برنشتاین^۱. ترجیح می‌دادم می‌توانستم نخست از طریق کتاب فعلی با خوانندگان فرانسوی به گفت‌وگو بنشینم، زیرا این کتاب لاقلمی تواند نشانگر این مطلب باشد که یک کار مثبت به مراتب بیش از مبارزه با رفقای که هم‌نظرم نیستند، باعث رضایت من می‌شود؛ مبارزه‌ای که علی‌رغم میل باطنی خود فقط وقتی که تحریک شوم دنبال می‌کنم. در نوشته حاضر، با وجود اینکه شرایط برای مشاجره‌های زیادی مهیا بود ولی به‌هیچ‌وجه به آنها تن ندادم.

یک ضرب‌المثل ایتالیایی می‌گوید: مترجم معادل است با خاثن. من در مقامی نیستم که صحت این ضرب‌المثل را تصدیق کنم. من مراتب سپاسگزاری عمیق خودم را نسبت به مترجمین فرانسوی این کتاب ابراز می‌دارم. اگر کتاب من در نزد خوانندگان فرانسوی موفقیتی کسب کند، بدون شک آن را باید مدیون آگاهی و دقتی دانست که آقایان ادگار میلیو^۲ و کامی پولاک^۳ در ترجمه این کتاب به فرانسه، به کار برده‌اند.

برلین، آوریل ۱۹۰۰

کارل کائوتسکی

1. *Le Marxisme et son Critique Bernstein*

2. Edgard Milhaud

3. Camille Polack

مقدمه بر نسخه آلمانی

کتاب حاضر به دنبال بحث‌هایی که حول برنامه ارضی مطرح شد شکل گرفت. گفت‌وگوها و بحث‌های دموکراسی سوسیالیستی آلمان در کنگره فرانکفورت منجر به تدوین این برنامه شد و سپس این برنامه به کنگره برسلاو احاله گردید. این مباحثات به‌رحال این واقعیت را روشن کردند که در دموکراسی سوسیالیستی آلمان نیز مانند دموکراسی سوسیالیستی بین‌المللی، در مورد گرایش‌های تکامل کشاورزی مدرن نظریات بسیار متفاوتی موجود است و تا امروز هنوز پایه و اساسی مصون از انتقاد، که دموکراسی سوسیالیستی بتواند بر پایه آن سیاست ارضی تثبیت‌شده‌ای را تدوین کند، پیدا نشده است.

در نتیجه در برسلاو، به اتفاق آرا تصویب شد که مطالعه تئوریک عمیقی درباره وضعیت کشاورزی ضرورت دارد و باید هر چه سریع‌تر انجام گیرد.

مسلماً این شرایط باعث علاقه‌مند شدن من به مسئله ارضی نگردید، زیرا من از ابتدای زندگی سیاسی‌ام به شکل فعالی به این مسئله پرداخته بودم. در سال ۱۸۷۸، زمانی که هنوز نوشته‌هایم با نام مستعار سوماکوس^۱ به چاپ می‌رسیدند، در مجله سوسیالیست^۲ وین سلسله مقالاتی تحت عنوان «دهقانان و سوسیالیسم» به چاپ رساندم. قرار بود این مقالات به شکل جزوهای تبلیغاتی منتشر شوند ولی به علت توقیف این شماره مجله، این موضوع عملی نشد. در سال ۱۸۷۹ نوشته‌ام را تحت عنوان تأثیر افزایش جمعیت بر پیشرفت اجتماع^۳ به پایان رساندم، که در این کتاب مسئله تولید مواد غذایی نقش مهمی را به خود اختصاص می‌داد؛ در سال ۱۸۸۰ در سالنامه‌های جامعه‌شناسی ریشر^۴، مقاله من درباره تبلیغات در میان دهقانان به چاپ رسید؛ در سال ۱۸۸۱ در مطالعات

1. Symmachos

2. Socialiste

3. *Influence de L'accroissement de la population sur le progrès de la Société*

4. *Richter les Annales de la sociologie de*

اقتصادی^۱ مسئله رقابت ماوراء بحار بر سر محصولات غذایی را مورد بحث قرار داد. علاوه بر اینها، یک سلسله روزنامه‌های تبلیغاتی برای دهقانان نظیر *عموسام*^۲ و غیره تهیه کردم.

در نتیجه، حدود ۴ تا ۵ سال پیش، زمانی که مسئله ارضی به صورت یکی از مهم‌ترین مباحث احزاب سوسیالیستی اروپا درآمد، این موضوع برای من فقط به صورت رجوع مجدد به یکی از معلومات قدیمی‌ام محسوب می‌شد (معلوماتی که هیچ‌گاه آن را از نظر دور نداشته بودم). گذشت زمان فقط ارزش مسئله را، چه از نظر عملی و چه از نظر تئوریک، افزایش داده بود. رشد و توسعه حزب ما از یک سو و بحران‌های موجود در کشاورزی از سوی دیگر باعث شد که موضوع فوق به صورت یکی از مهم‌ترین مسائل دموکراسی سوسیالیستی درآید. در عین حال مارکسیسم نیز به صورت پایه و اساسی برای جنبش‌های سوسیالیستی نقاط مختلف درآمده بود. جلد سوم سرمایه، که دربرگیرنده تحقیقات درخشانی در مورد بهره مالکانه بود، منتشر شده بود. ولی از سوی دیگر تکامل کشاورزی باعث پیدایش پدیده‌هایی شده بود که به نظر می‌رسید با نظریه‌های مارکسیستی ناسازگار باشند. بدین ترتیب مسئله ارضی به یکی از دغدغه‌های نظری تبدیل شد.

در تحقیقاتم در مورد این مسئله، که از مدت‌ها قبل با آن سروکار داشتم، به هیچ وجه انتظار نداشتم با دشواری خاصی روبه‌رو شوم، و بسیار خرسند بودم از اینکه کتابی را به خوانندگانم ارائه می‌دهم که فقط موضوعات تئوریک خالص را مورد بحث قرار نمی‌دهد، بلکه بیشتر مسائل مهم روز را بررسی می‌کند. با این حال انتشار این کتاب سه سال به طول انجامید. علت این امر از یک سو ناشی از تأخیرهای مشخصی بود که به علت موقعیت من پیش می‌آمد (دقتی که درباره مسائل روز ضروری بود و چاپ برخی از نوشته‌های بازمانده از مارکس که به علت مرگ انگلس برعهده من قرار گرفت)، و از سوی دیگر به این دلیل که می‌خواستم عمدتاً کتابم را بر اساس نتایج به دست آمده از آمار جدید کشاورزی بنانهم. از جمله این آمار می‌توان نمونه‌های زیر را نام برد: مطالعه کمیسیون ارضی پارلمان انگلستان، جلد سوم سرشماری ایالات متحده در سال ۱۸۹۰ درباره کشاورزی، مطالعه ارضی فرانسه در سال ۱۸۹۲ و آمار مربوط به واحدهای کشاورزی و حرفه‌های موجود در کشاورزی آلمان، مربوط به سال ۱۸۹۷. آمار و انتشارات فوق تازه در سال ۱۸۹۷ و حتی یک سال بعد از آن، منتشر گردیدند.

در طول نوشتن کتاب متوجه شدم که علی‌رغم میل‌ام، محدود شدن در چارچوب یک جزوه برآیم امکان‌پذیر نیست.

به نظر من آنچه بیش از هر چیز دیگر مورد احتیاج است افزایش میزان آماربرداری کشاورزی و بررسی‌های خاص منطقه‌ای نیست، زیرا این‌گونه آمار در شرایط فعلی نیز به میزان زیادی وجود دارد. در این زمینه کمبودی حس نمی‌شود به دلیل اینکه دولت‌ها، علوم و مجلات متعلق به طبقات بورژوا همه‌ساله اطلاعاتی از این‌گونه را به مقیاسی عظیم در دسترس قرار می‌دهند. آنچه مورد

احتیاج است سررشته‌ای راهنما و پیونددهنده است تا بتوان در میان این همه داده‌های گوناگون و درهم‌وبرهم راه خود را دنبال کرد؛ و آن عبارت است از شناخت گرایش‌های بنیادینی که در زیر پدیده‌ها عمل می‌کنند و مشخص‌کننده آنها هستند. مسائل گوناگون و به‌خصوصی را که در چارچوب مسئله ارضی قرار می‌گیرند باید به‌عنوان پدیده‌هایی جزئی از روندی عمومی در نظر گرفت. درحالی‌که رابطه میان واحدهای بزرگ و کوچک، مقروض شدن، حق ارث، کمبود نیروی کار، رقابت موجود با ماوراء بحار و غیره، امروزه به‌عنوان مسائلی ویژه به‌طور مجزا مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

مشاهده می‌شود که کار بسیار دشواری در مقابل ما قرار گرفته و موضوع دارای دامنه گسترده‌ای است. قبل از این، بررسی این مسئله از دیدگاه سوسیالیسم مدرن صورت نگرفته است. نظریه پردازان دموکراسی سوسیالیستی به‌طور طبیعی بیشتر سعی خود را متوجه مطالعه تکامل صنعتی کرده بودند. اگرچه انگلس و به‌خصوص مارکس در مورد مسئله ارضی مطالب بسیار مهمی ابراز داشته‌اند ولی این اظهارات عموماً یا به صورت ملاحظات تصادفی یا فقط به شکل مقالات کوتاه بوده‌اند. در این باره باید مبحث بهره مالکانه در جلد سوم سرمایه را یک استثنا دانست، ولی این بخش نیز کاملاً به اتمام نرسید. مارکس قبل از اتمام این اثر زندگی را بدرود گفت. اما حتی اگر این اثر را به پایان می‌رساند باز هم نمی‌توانستیم کلیه روشنگری‌ها و پاسخ‌هایی را که هم‌اکنون به آنها احتیاج داریم در آن پیدا کنیم، زیرا وی به علت برنامه کارش، فقط کشاورزی سرمایه‌داری را مورد بررسی قرار داده بود، حال آنکه امروزه نقش اشکال مختلف کشاورزی ماقبل سرمایه‌داری و غیرسرمایه‌داری در جامعه سرمایه‌داری بیش از هر چیز دیگر توجه ما را به خود جلب کرده است.

با وجود این کتاب سرمایه برای آگاهی ما از واقعیت‌های ارضی دارای ارزش بسیار زیادی است. این ارزش فقط ناشی از نتایج به دست آمده توسط کتاب مزبور نیست، بلکه بیش از همه به شیوه و روش آن مربوط است که به ما اجازه می‌دهد به طریقی مفید تحقیق خود را فراتر از محدوده ذکر شده ادامه دهیم. اگر در کتاب حاضر در جهت رشد و توسعه افکار جدید و پرثمر به موفقیت نایل شوم باید آن را بیش از همه مدیون دو استاد بزرگم باشم. من بر این موضوع پافشاری می‌کنم، زیرا مدتی است نغمه‌هایی، حتی از محافل سوسیالیستی، به گوش می‌رسد که می‌گویند دیدگاه‌های مارکس و انگلس قدیمی شده‌اند؛ می‌گویند آنها در زمان خودشان خدمات ارزنده‌ای انجام داده‌اند و حتی امروز نیز نظریات‌شان می‌توانند به‌عنوان نیروهای محرکه ارزشمندی مورد استفاده قرار گیرند، ولی برای اینکه به نظریات بالاتری دسترسی پیدا کنیم و دچار جزم‌گرایی نشویم باید از حد این نظریات پا فراتر نهیم. این موضوع حتی از دیدگاه دیالکتیک مارکسیستی نیز مطرح شده است که طبق آن هیچ حقیقت ابدی و مطلق وجود ندارد و هر تحولی از نفی آنچه موجود است حاصل می‌شود.

این موضوع دارای ظاهری بسیار فلسفی است، ولی ما را به نتیجه‌گیری معروفی می‌رساند که طبق آن مارکس اشتباه می‌کرد زیرا حق یا وی بود، یا اینکه دیالکتیک خطا است زیرا صحیح است، نتیجه‌گیری‌ای که به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر به بطلان دیالکتیک منتهی می‌شود (ولی نه دیالکتیک مارکسیستی).

در آنتی دورینگ^۱ (چاپ دوم، ص ۱۳۳)، انگلس نشان می‌دهد که در نظر گرفتن یک نفی مخرب به عنوان عضوی از روند دیالکتیک چقدر ابلهانه است. رشد از طریق نفی به هیچ وجه به مفهوم از بین رفتن هر آنچه که وجود دارد نیست، بلکه در آن بیشتر بر دوام آنچه باید رشد کند تأکید می‌شود. نفی جامعه سرمایه‌داری به وسیله جامعه سوسیالیستی نه به معنای حذف جامعه بشری، بلکه فقط به مفهوم حذف برخی جنبه‌های مشخص مربوط به یکی از مراحل رشد آن است. در اینجا حذف کلیه جنبه‌هایی که باعث تشخیص جامعه سرمایه‌داری از جامعه ماقبل آن می‌شوند نیز مورد نظر نیست. اگر مالکیت سرمایه‌داری به معنی «نفی مالکیت فردی باشد، سوسیالیسم عبارت خواهد بود از نفی نفی. سوسیالیسم مالکیت فردی را این بار بر پایه فتوحات دوران سرمایه‌داری، دوباره مستقر می‌نماید»^۲.

تکامل فقط زمانی پیشرفت محسوب می‌شود که تنها محدود به انکار و حذف نباشد، بلکه چیزی را نیز حفظ نماید و در کنار موجودیت‌هایی که بایستی از بین بروند، موجودیت‌هایی را نیز که سزاوار حفظ شدن هستند دربرگیرد. در چنین شرایطی است که پیشرفت به صورت انبوه شدن فتوحات مرحله قبلی تکامل درمی‌آید. تکامل ارگانیسم‌ها تنها از طریق تطبیق^۳ صورت نگرفته، بلکه به شکل وراثت^۴ نیز انجام می‌گیرد؛ مبارزات طبقاتی که تعیین‌کننده تکامل جامعه بشری هستند، مسیرشان تنها تخریب و ایجاد نبوده بلکه تصاحب آنچه که وجود دارد، یعنی حفظ آنها را نیز شامل می‌شوند؛ پیشرفت علم نیز همان قدر بدون انتقال کارهای گذشته ناممکن است که بدون نقد آنها سرچشمه پیشرفت در هنر نیز تنها نبوغ منحصره فردی که کلیه چارچوب‌های سنت را زیر پا بگذارد نیست، بلکه هوش و ذکاوت به کاررفته در شاهکارهای گذشتگان نیز هست.

شناخت این موضوع که در یک زمان مشخص چه چیزهایی را باید دور ریخت و چه چیزهایی را باید حفظ کرد، فقط از طریق تحقیقاتی که مبتنی بر واقعیت‌ها باشند امکان‌پذیر است؛ تنها به کار گرفتن فرمول دیالکتیک برای ارائه راه‌حل‌های از پیش ساخته شده، بدون این‌گونه تحقیقات، به هیچ وجه عملی نیست. دیالکتیک تنها وسیله‌ای است که روش و شیوه این‌گونه تحقیقات را فراهم می‌کند و به محقق تیزبینی می‌دهد. در واقع ارزش بالای آن به این دلایل است. ولی دیالکتیک به‌خودی‌خود به هیچ وجه نتایج حاضر و آماده‌ای در دست محقق قرار نمی‌دهد.

این استنباط که آموزه مارکس را باید به حکم خود این آموزه کنار گذاشت بر درکی نادرست از دیالکتیک بنا نهاده شده است. آیا این یک اشتباه است؟ و تا چه حد می‌توان آن را یکی از دستاوردهای قطعی علوم به حساب آورد؟ تصمیم در این مورد با مراجعه به خود دیالکتیک امکان‌پذیر نبوده، بلکه تنها از طریق مطالعه واقعیت‌ها ممکن است. ولی به نظر من تا امروز این‌گونه

1. *Anti-Dühring*

۲. مارکس، سرمایه، چاپ دوم، ص ۷۹۳.

3. adaptation

4. hérédité

واقعیت‌ها به هیچ وجه در جهت «نفی» مارکسیسم حرکت نکرده‌اند. البته بدگمانی‌ها و تردیدهایی را مشاهده می‌کنم، ولی نه حقایق جدیدی که بتوانند از مارکسیسم پا فراتر نهند. بدگمانی و تردیدهای ساده را نمی‌توان «نفی»، به مفهوم دیالکتیکی آن، دانست. این‌گونه تردیدها را نمی‌توان نوعی پیشرفت به فراسوی حقیقت کسب شده و ورشکستگی آن تلقی کرد.

به نظر من، علت وجودی این تردیدها بیشتر در خود شک‌کننده است تا در آموزه‌ای که مورد تردید قرار گرفته است. این برداشت من تنها نتیجه بررسی این‌گونه تردیدها نیست، بلکه تجربیات شخصی خود من نیز آن را تأیید می‌کند.

در آغاز پرداختنم به سوسیالیسم، به هیچ وجه نسبت به مارکسیسم احساس همدلی نمی‌کردم. من مارکسیسم را به مراتب بیش از آنهایی که امروزه به اصطلاح تعصب خشک مرا با تحقیر می‌نگرند با دیدی انتقادی و تردیدآمیز بررسی کردم و در واقع برخلاف میل خودم مارکسیست شدم. بدین ترتیب در آن زمان و بعدها، هر بار که در مورد مسئله‌ای اساسی به شک و تردید دچار می‌شدم، همیشه درمی‌یافتم که اشتباه و خطا از خود من بوده، نه از استادان من؛ و همیشه با مطالعه عمیق مسئله مزبور به ناچار صحت نظریات آنها را دوباره تصدیق می‌کردم. در نتیجه، هر بررسی جدید و هر کوششی برای تجدیدنظر، فقط باعث تقویت اعتماد و افزایش طرفداری من از آموزه مزبور گردید، آموزه‌ای که گسترش و به اجرا درآوردن آن به هدف زندگی‌ام تبدیل شد.

واقعیت‌های موجود در تکامل ارضی، به قوی‌ترین تردیدها نسبت به نظریه مارکسیستی دامن زده‌اند. این تردیدها تا چه حد موجه‌اند؟ کتاب حاضر پاسخگوی این پرسش خواهد بود.

برلین-فریدنا، دسامبر ۱۸۹۸

ک. کائوتسکی

مسئله ارضی

بخش اول

تحول کشاورزی در جامعه سرمایه‌داری

